

دریافت: شهریور ۹۴

پذیرش: بهمن ۹۴

آسیب‌شناسی خَوّاص و رویکرد سیاسی کارگزاران حکومت

نسبت به آنان از دیدگاه نهج‌البلاغه

محمد شریفی^۱

مجتبی فائق^۲

چکیده

یکی از مهمترین مباحث معاصر، بحث خَوّاص است. شناخت گونه‌های خَوّاص و آسیب‌هایی که ممکن است ایشان به آن دچار شوند از جمله مواردی است که کمتر مورد تحقیق قرار گرفته است. علاوه بر این، بررسی آسیب شناسانه جهت‌گیری کارگزاران حکومت که در بیشتر موارد به عنوان عاملی در ایجاد و یا دامن زدن به آسیب‌های خَوّاص، اثرگذار است، بسیار حائز اهمیت است.

بررسی این موضوع بر اساس آموزه‌های اسلامی و با استفاده از منابع آن به‌ویژه کتاب نهج‌البلاغه، امری ضروری است. از این‌رو، در این پژوهش، با روش تحلیلی - توصیفی، عوامل آسیب‌زا در نخبگان، آسیب‌های ناشی از این عوامل و پیامدهای ناگوار اجتماعی، سیاسی و اقتصادی آن، به‌ویژه جهت‌گیری نادرست کارگزاران حکومت - به‌عنوان یکی از مهمترین عوامل آسیب‌زا - با عنایت به رویکردهای حکومت علوی مورد بررسی قرار گرفته است.

آسیب‌هایی که خَوّاص بدان دچار می‌شوند به دو دسته «آسیب‌های مشترک» مثل عصبیت قومی - خویشاوندی، سطحی‌نگری، استبداد رأی، دنیاطلبی و زیاده‌خواهی و «آسیب‌های اختصاصی» مانند منزلت اجتماعی، فضاسازی معاندان و جهت‌گیری نادرست کارگزاران حکومت، تقسیم می‌شوند. همچنین جهت‌گیری نادرست کارگزاران حکومت نسبت به خَوّاص از دو دیدگاه ایجابی و سلبی قابل بررسی است. دیدگاه سلبی که محل بحث است دارای دو جنبه اقتصادی و سیاسی است؛ جنبه اقتصادی به تبعیض و برخورداری‌های ناحق اقتصادی اشاره دارد و جنبه سیاسی به موضوع «رابطه‌سالاری» به جای «شایسته‌سالاری» و تسامح و تساهل کارگزاران نسبت به خَوّاص می‌پردازد.

کلیدواژه‌ها:

آسیب‌شناسی، خَوّاص، بصیرت، کارگزاران، نهج‌البلاغه.

۱. استادیار دانشگاه مازندران m.sharifi@umz.ac.ir

۲. دانشجوی دکتری علوم قرآن و حدیث پژوهشکده نهج‌البلاغه mojtaba.faegh@yahoo.com

مقدمه

مقصود از آسیب‌شناسی، شناسایی آن دسته از عوامل مهم و مؤثری است که بوجود آمدن یا تداوم حیات آنها می‌تواند فرآیند تحقق هر نظام یا سیستمی را متوقف و یا به صورت محسوس، کند نماید (دورکیم، ۱۳۷۳، ص ۷۴). کارگزاران حکومت نیز شامل دو گروه می‌شوند: یکی حاکمان و دیگری واسطه میان حاکمان و مردم که همان مدیران اجرایی، نظامی، قضایی و... هستند (معلوف، ۱۳۷۴، ص ۵۳۰ و ۵۳۱).

یکی از مسائل بسیار مهم در آسیب‌شناسی اخلاقی و رفتارهای سازمانی کارگزاران حکومت، جهت‌گیری ایشان نسبت به خوآص و یا به تعبیری، نخبگان است که بسیار چالش برانگیز بوده و در صورت بی‌توجهی، آفتهای فراوانی در پی دارد. این آسیب در منابع اسلامی از جمله: کتاب شریف نهج‌البلاغه مورد توجه قرار گرفته است که از جهت شناسایی گونه‌های خوآص و نیز چگونگی جهت‌گیری شایسته کارگزاران نسبت به ایشان بسیار کاربردی است و باید مورد بررسی قرار گیرد.

درباره خوآص، چند تألیف مستقل انجام شده است؛ کتاب «خوآص و لحظه‌های تاریخ‌ساز»؛ توسط مؤسسه فرهنگی هنری قدر ولایت، تألیف و منتشر شده است؛ همچنین کتاب «جام عبرت» تألیف سید حسین اسحاقی، که به بررسی عملکرد عوام و خوآص در حادثه عاشورا با تکیه بر بیانات مقام معظم رهبری پرداخته است و نیز کتاب «عبرتهای عاشورا»؛ به قلم سید احمد خاتمی که با رویکردی مشابه اثر قبل، به تحلیل نقش خوآص و عوامل مؤثر در جهت‌گیری نادرست آنها در حادثه عاشورا می‌پردازد. در این زمینه چند مقاله نیز به رشته تحریر در آمده است؛ از جمله: «نقش خوآص در تضعیف حکومت علوی» نوشته جواد سلیمانی و «نقش بازدارندگی خوآص در حکومت علوی» به قلم سید حسین همایون (نک: پی‌نوشت)؛ این تألیفات، عمدتاً آسیبهای مشخصی از خوآص را بدون ارائه طبقه‌بندی، بیان نموده و دسته‌بندی و تحلیلی جامع از آسیبهای پیش روی نخبگان سیاسی ارائه نمی‌دهند. نگارندگان در پژوهش پیش رو، پس از واژه‌شناسی خوآص، تعریف و طبقه‌بندی جامعی از نخبگان سیاسی براساس نهج‌البلاغه، درصدد پاسخ به سؤالهای ذیل هستند: آسیبهای خوآص و همچنین عوامل مؤثر در ایجاد آن و پیامدهای ناگوار آن بر جامعه و حکومت بر مبنای

آموزه‌های علوی چیست؟ همچنین کارگزاران حکومت به عنوان عاملی بیرونی در ایجاد و تشدید آسیبهای خوآص، چه رویکردی در این زمینه داشته‌اند؟

آسیب‌های خوآص به دو دسته «آسیب‌های مشترک» و «آسیب‌های اختصاصی» تقسیم می‌شوند که آسیبهای مشترک، آفاتی از قبیل تکبر، حسد، سطحی‌نگری و... دارد که همگان در معرض آن هستند و آسیبهای اختصاصی شامل آفاتی نظیر: منزلت اجتماعی، فضا سازی معاندان و جهت‌گیری نادرست کارگزاران حکومت است که فقط «نخبگان» به سبب برخورداری از جایگاه اجتماعی ویژه، ممکن است به آن دچار شوند.

از آن جایی که رکن اصلی این پژوهش، خوآص، گونه‌ها و آسیبهای مربوط به ایشان است لازم است که این مفهوم در منابع اسلامی - به ویژه نهج‌البلاغه - به طور مبسوط مورد بررسی قرار گیرد. گفتنی است که واژه خوآص در نهج‌البلاغه با عنوان «خاصه» بیان گردیده و در دستورالعمل حضرت علی علیه السلام به مالک اشتر، بارها مورد توجه قرار گرفته است.

۱- معنانشناسی «خاصه»

خاصه از ریشه «خصص» است. برخی از لغت‌شناسان «خاصه» را به معنای کسی که نزد دیگری، مقرب باشد در نظر گرفته و گفته‌اند: «خاصة الملک» یعنی دولتمردانی که از مقربان پادشاه باشند (معلوف، ۱۳۷۴، ص ۱۸۱). برخی دیگر به مفهوم «ویژه بودن» و «برگزیده بودن» اشاره کرده و گفته‌اند: «الذی اختصاصه لنفسک» (فراهیدی، ۱۴۱۰، ج ۴، ص ۱۲۴؛ ابن منظور، ۱۴۱۴، ج ۷، ص ۲۴؛ راغب اصفهانی، ۱۴۱۲، ص ۲۸۴). آنچه میان لغت‌شناسان، مشترک است، دارا بودن مفهوم مخالف «عامه» است که بر آن تأکید کرده‌اند.

«خاصه» تنها در یک آیه از قرآن کریم «وَاتَّقُوا فِتْنَةً لَا تُصِيبَنَّ الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْكُمْ خَاصَّةً وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ» (الانفال/۲۵) و به معنای «مخصوص بودن» و «ویژه بودن» است (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۹، ص ۵۲؛ کاشفی سبزواری، ۱۳۶۹، ج ۱، ص ۱۳۸۰). نکته قابل توجه درباره مصداق آیه، این است که برخی مفسران، آن را درباره گروهی از اهل بدر دانسته‌اند که در واقعه جمل، دچار فتنه شده و با امام علی علیه السلام به مقاتله پرداختند (قمی، ۱۳۶۷، ج ۱، ص ۲۷۱؛ بلخی، ۱۴۲۳، ج ۲، ص ۱۰۸).

در نهج‌البلاغه، این واژه در مواضع متعدد به کار رفته که در یک دسته‌بندی مناسب

می توان آنها را به دو گروه تقسیم کرد: دسته اول؛ «خاصه» به معنای اطرافیان و نزدیکان حاکم و کارگزاران؛ از جمله، فرزندان، اقوام و خویشاوندان و دسته دوم؛ به معنای نخبگان از جمله یاران دانشمند و با ایمان، صاحبان قدرت و ثروت و...

الف) دسته اول:

حضرت علی علیه السلام در نهج البلاغه می فرماید: «أَنْصِفِ اللَّهَ وَ أَنْصِفِ النَّاسَ مِنْ نَفْسِكَ وَ مِنْ خَاصَّةِ أَهْلِكَ وَ مَنْ لَكَ فِيهِ هَوَى مِنْ رَعِيَّتِكَ» (نهج البلاغه، نامه ۵۳). در اینجا مقصود از خاصه همان نزدیکان و اطرافیان حاکم است؛ زیرا «خاصه» و «اهلک» ترکیب اضافی هستند و در حقیقت، در اینجا خاصه به نزدیکان و اقوام، تعبیر شده است. ابن ابی الحدید، خاصه را به معنای فرزندان و خانواده و کسانی که کارگزار، آنها را دوست دارد و به ایشان متمایل است گرفته است (ابن ابی الحدید، ۱۳۳۷، ج ۱۷، ص ۳۳). ابن میثم نیز در شرح خود، این واژه را به مفهوم خویشان و نزدیکان می داند (بحرانی، ۱۳۶۲، ج ۵، ص ۱۴۳).

ب) دسته دوم:

حضرت در ادامه، می فرماید:

«وَ لِيَكُنْ أَحَبَّ الْأُمُورِ إِلَيْكَ أَوْسَطُهَا فِي الْحَقِّ وَ أَعْمُهَا فِي الْعَدْلِ وَ أَجْمَعُهَا [لِرِضَا] لِرِضَى الرَّعِيَّةِ فَإِنَّ سُخْطَ الْعَامَّةِ يُجْحِفُ بِرِضَى الْخَاصَّةِ وَ إِنَّ سُخْطَ الْخَاصَّةِ يُعْتَفَرُ مَعَ [رِضَا] رِضَى الْعَامَّةِ» (نهج البلاغه، نامه ۵۳): و کاری که باید پیش از هر کار دوست داشته باشی، میانه روی در حق است و همگانی کردن آن در برابری و دادگری که بیشتر سبب خشنودی رعیت می گردد (در هر کار آن را اختیار کن که به صلاح حال همه باشد هرچند بر خواص گران آمده، از آن راضی نباشند) زیرا خشم همگان، رضا و خشنودی چندتن (خواص) را پایمال می سازد و خشم چندتن (خواص) در برابر خشنودی همگان اهمیت ندارد.

ابن ابی الحدید، مقصود از «خاصه» را صاحبان ثروت و قدرت می داند که به سبب قدرت و مکنت خود، با حاکم و کارگزار، نزدیکی پیدا کرده و دارای مقام میانجی گری نزد حاکم هستند (ابن ابی الحدید، ۱۳۳۷، ج ۱۷، ص ۳۵). قطب راوندی در شرح خود، «خاصه» را کنایه از ثروتمندان

و عامّه را غیر آنها دانسته است (راوندی، ۱۳۶۴، ج ۳، ص ۱۷۳).

عبارتی دیگر از نامه حضرت علیه السلام به مالک اشتر در تبیین مفهوم «خاصّه»، صراحت دارد: «ثُمَّ إِنَّ لِلْوَالِي خَاصَّةً وَ بَطَانَةَ...» (همان). مقصود از «خَاصَّةً وَ بَطَانَةَ» طبق بیان ابن ابی الحدید؛ نزدیکان، اطرافیان و برگزیدگان (نخبگان) هستند (ابن ابی الحدید، ج ۱۷، ص ۳۵). در رابطه با مفهوم «بطانه» اکثر شارحان، آن را یاران خاصّ و صاحب سر دانسته‌اند (راوندی، ۱۳۶۴، ج ۳، ص ۲۰۰؛ خویی، ۱۳۵۸، ج ۲۰، ص ۲۹۰). از این‌رو، می‌توان گفت؛ «خاصّة» در نهج البلاغه به معنای خویشان و اقوام، صاحبان قدرت و ثروت، نخبگان و برگزیدگان آمده است.

در منابع اسلامی، پنج دسته ملاکهای اصلی برای تفکیک خواص از عوام ذکر شده است که عبارتند از: معیارهای عقلانی و معرفتی؛ معیارهای اخلاقی و عرفانی؛ معیارهای ادبی و زبان شناختی؛ معیارهای ناظر به نوع معیشت و تخصص حرفه‌ای و معیارهای سیاسی و اجتماعی (حداد عادل، ۱۳۷۵، ج ۴، ص ۶۴۶). در این پژوهش با توجه به این که معیار سیاسی و اجتماعی، بیشتر ناظر به نقش و پایگاه اجتماعی افراد است؛ عموماً از این مبنا و معیار برای تشخیص خواص، بهره گرفته شده است.

در تقسیم بندی بر اساس معیار مذکور، میزان دوری و نزدیکی به کانون قدرت و حکومت، به‌ویژه، شخص حاکم، تعیین کننده تعلق فرد به گروه خاصه یا عامه است. علاوه بر این، افراد صاحب نفوذ که در جهت‌گیریهای سیاسی و اجتماعی نقش مؤثری دارند نیز به عنوان خواص - که عملاً به معنای نخبگان است - به حساب می‌آیند (حداد عادل، همان، ج ۴، ص ۶۴۹ و ۶۵۰). در علم جامعه‌شناسی - که از علوم جدید است - تعریفی از خواص ارائه گردیده است، که به معناشناسی این واژه کمک می‌نماید و برای تطبیق مفاهیم والای کلام مولای متقیان، با اصطلاحات معاصر بسیار کارآمد است. مردم در مطلق جوامع بشری، از حیث تأثیرات متقابل، به دو قطب تأثیرگذار و تأثیرپذیر، تقسیم می‌شوند. در این میان، ویژگی گروه تأثیرگذار که معمولاً اقلیت جامعه را تشکیل می‌دهند، این است که می‌توانند براساس بصیرت، عقل و تحقیق به تحلیل و بررسی مسائل بپردازند و در جریانات اجتماعی پیش‌کسوت باشند و آنها «خواص» و یا «نخبگان» نامیده می‌شوند. برخی از جامعه‌شناسان، نخبگان را به دو گروه تقسیم می‌نمایند: یکی نخبگان حاکم و دیگری غیر ایشان. مقصود از نخبگان حاکم، افرادی هستند که مناصب برجسته سیاسی را در اختیار دارند؛ البته گروههای فرعی نظیر، ثروتمندان،

روحانیون و اشراف نیز از وابستگان به نخبگان حاکم به حساب می‌آیند (باتامور، ۱۳۷۱، ص ۴). در مجموع از دیدگاه جامعه‌شناسان، «خوآص» نوعی از گروه‌های اجتماعی هستند که عامهٔ مردم در ارزشیابی خود، آنها را ملاک و معیار قرار می‌دهند و در اعمال و رفتار خود از آنها الهام می‌گیرند، از این رو، به ایشان گروه‌های مرجع، داوری و یا استنادی نیز گفته می‌شود (وثوقی، ۱۳۷۷، ص ۲۰۹).

در واقع، خوآص از دیدگاه جامعه‌شناسی به اقلیتی گفته می‌شود که در جریان‌سازی اجتماعی نقش بسزایی دارند؛ گرچه ممکن است از لحاظ تحصیلات، مدارج بالایی را طی نکرده باشند؛ اما از لحاظ سیاسی، اقتصادی و فرهنگی، نقش ویژه‌ای داشته و به طور کلی می‌توان آنها را سردمداران جریان‌های اجتماعی دانست. اما به نظر می‌رسد تعریفی که از بیانات حضرت علی علیه السلام درباره خوآص قابل فهم است از تعریف فوق جامع‌تر و کامل‌تر است. از نظر حضرت علی علیه السلام، خوآص شامل دو گروه می‌شود: ۱- فرزندان و خویشان کارگزاران حکومت ۲- نخبگان (فرهنگی، سیاسی، اقتصادی). این تعریف به گونه‌ای شایسته، خوآص را معرفی می‌نماید و رابطه‌اش با تعریف خوآص در جامعه‌شناسی، «عموم و خصوص من وجه» است.

۲- گونه‌شناسی خوآص از حیث جهت‌گیری

خوآص، همواره در طول تاریخ بشری، نقش مهم و محوری در پیروزی یا شکست حکومتها و حرکت‌های تاریخی داشته‌اند. بنابراین، شناخت خوآص و جایگاه آنها در تحولات جامعه و تبیین آسیب‌های مربوط به ایشان و نیز عبرت‌های حاصل از این بررسی‌ها در تطبیق با وضعیت کنونی جوامع اسلامی از وظایف مهمی است که در این تحقیق، مد نظر است. تاریخ جوامع دینی و بخصوص، تاریخ پرفراز و نشیب اسلام، مشحون از جهت‌گیری‌های مثبت و منفی خوآص در تحولات اجتماعی است.

خوآص از لحاظ جهت‌گیری به دو گروه تقسیم می‌شوند: «خوآص جبههٔ حق» و «خوآص جبههٔ باطل». خوآص جبههٔ حق خود به دو دسته تقسیم می‌شوند: الف) دسته‌ای که آرمانها و ارزشهای اسلامی برای آنها، اصل است و در آن هنگام که دین و دنیا در برابر هم قرار گرفتند، دین را بر دنیا و جلوه‌های آن ترجیح می‌دهند. ب) دسته‌ای که جذب دنیا و جلوه‌های آن اعم از مقام، ثروت، شهرت و... شده و باوجود تشخیص حق و اهل حق از عمل به آن باز می‌مانند.

وقتی که پای انجام مسئولیت و ادای تکلیف، به میان می‌آید نمی‌توانند از دنیا بگذرند و دنیا را بر ادای تکلیف، مقدّم می‌دارند^۱.

یکی از مهمترین ویژگیهای خوآص، «بصیرت^۲» است، که در جهت‌گیری ایشان در جامعه نقش بسزایی دارد. در صورتی که خوآص در شرایط گوناگون بر اساس بصیرت، عمل نکنند، آسیبهای اجتناب‌ناپذیری به جامعه، تحمیل شده و موجب انحطاط آن می‌گردد (نهج‌البلاغه، خطبه ۱۰ و خطبه ۱۳۷). از این رو می‌توان تقسیم بندی جدیدی از خوآص، ارائه داد که بر مبنای بصیرت باشد. یعنی: ۱) «خوآص با بصیرت» یا همان نخبگانی که نسبت به ارزشها پایبند بوده و آرمانهای خود را در مواجهه با بهره‌های دنیوی، فدا نمی‌کنند. ۲) «خوآص بی بصیرت»؛ کسانی که در مواجهه با جلوه‌های دنیوی، از حق، گذشته و با وجود شناخت حق، از عمل به آن باز می‌مانند^۳.

همگان بر این باورند که علی بن ابیطالب علیه السلام، فارغ از مقام امامت، یکی از خوآص با بصیرت است و گفتار و رفتار او می‌تواند معیاری در جهت شناسایی آسیبها - عوامل ایجادکننده آن - در نخبگان و سردمداران جریانهای اجتماعی باشد. بر همین اساس، برای شناسایی عوامل آسیب‌زا و نیز آسیبهای ناشی از آن، سیره ایشان چه در دوران خلافت و چه قبل از آن، مورد بررسی قرار گرفته است.

۳- آسیب‌شناسی خوآص:

مقصود از آسیب‌شناسی خوآص، شناخت آن دسته از آفاتی است که نخبگان، به‌طور بالقوه

۱. گفتنی است که خواص جبهه باطل در این پژوهش، جایی ندارند؛ زیرا مورد بررسی، حاکمیت کلان اسلامی است که ارزشهای دینی در آن پایه و اساس است.
 ۲. بصیرت، واژه‌ای مشترک در قرآن، حدیث، عرفان و تصوف است که در لغت، به معنای دلیل، حجت، برهان و بینابیدل است. بصیرت در قرآن و حدیث، بر مفهوم ادراک قلب، معرفت و عبرت، دلالت میکند. برخی ویژگیهای افراد با بصیرت از دیدگاه قرآن و حدیث عبارتند از: ۱) توانایی تمیز میان حق و باطل (الانعام / ۱۰۴) ۲) آگاهی حقیقی از کینه مطلب و دوری از غفلت (ق / ۲۲) ۳) نگاهی فراتر از دنیا داشتن و از دنیا توشه برگرفتن برای آخرت (نهج‌البلاغه / ۱۹۱ و ۱۹۲) ۴) استقامت بر حق در شبها (همان / ۴۹۶) ۵) پیمودن مسیر از روی علم، یقین و هدایت (یوسف / ۱۰۸) (تفسیر القرآن العظیم، ج ۲، ص ۸۰۳) به نقل از دانشنامه جهان اسلام، ج ۳، ص ۴۸۴ و ۴۸۵.
 ۳. این تقسیم بندی بارها در بیانات مقام معظم رهبری مورد تأکید قرار گرفته است (پرتو ولایت، دفتر ۲۶، ص ۱۳، ۲۲، ۳۱، ۳۵-۳۶، ۳۹-۴۰).

ممکن است بدان دچار شوند و در مورد خوآص بی‌بصیرت، این ظرفیت به صورت بالفعل در می‌آید. این شناخت، آفت‌های مختلف همراه با عوامل ایجاد کننده آنها را در حدّ توان مورد بررسی قرار می‌دهد و خطّ مشی مناسبی در جهت‌گیری کار گزاران نسبت به خوآص ترسیم می‌نماید.

آسیب‌های خوآص، به دو دسته کلی تقسیم می‌شوند:

۱) آسیب‌های مشترک: یعنی عوامل و آسیب‌هایی که همگان ممکن است به آن دچار شوند. از جمله: تکبر، حسد، سطحی‌نگری و...

۲) آسیب‌های اختصاصی: عوامل و آسیب‌هایی که تنها خوآص به سبب ویژه‌بودن و برخورداری از جایگاه اجتماعی مخصوص، ممکن است به آن دچار شوند؛ از جمله: منزلت اجتماعی، فضا سازی معاندان و جهت‌گیری نادرست کار گزاران حکومت.

شناسایی همه آسیب‌های خوآص و پیامدهای آن میسر نیست و تنها مواردی که در بروز نابسامانی‌های اجتماعی بیشتر اثرگذار بوده و اسباب انحطاط جامعه را فراهم می‌نماید مورد بررسی قرار می‌گیرد.

۳-۱- آسیب‌های مشترک:

هدف از بررسی آسیب‌های مشترک در خوآص، شناخت پیامدهای این آفات در سطح نخبگان و برگزیدگانی است که در شکل‌گیری جریان‌های اجتماعی نقش بسزایی دارند. به عنوان مثال؛ ممکن است یکی از افراد جامعه، دچار حسادت باشد؛ دایره اثرگذاری این آفت، حداکثر محدود به اطرافیان اوست و در جامعه، اثر چندانی ندارد؛ ولی اگر یکی از نخبگان و خوآص، به این آفت اخلاقی، مبتلا باشد پیامد آن - با توجه به میزان اثرگذاری وی - به همه جامعه بر می‌گردد.

در خصوص آسیب‌های مشترک، تقسیم بندی‌های گوناگونی ارائه گردیده است؛ ولی جامع‌ترین آنها، این آسیب‌ها را به دو دسته معرفتی و اخلاقی تقسیم می‌کند (فرامرزی قراملکی، ۱۳۸۱، ص ۸). مقصود از آسیب‌های معرفتی، آفاتی است که دستگاه عقلانی، قوه فهم شعور و ادراک آدمی را ویران می‌کند و او را از استواری اندیشه محروم می‌سازد. آسیب‌های اخلاقی نیز شامل ردایلی است که بتدریج در شخصیت فرد، ریشه دوانده و بصورت طبیعت ثانوی، در می‌آید؛ به گونه‌ای که سر انجام، شخصیت فرد را تباہ می‌سازد و در نتیجه، رفتارهای او نه

برخاسته از عقل سالم و نه قلب سلیم و دل پاک است (همان).

۳-۱-۱- آسیبهای معرفتی خوّاص

آسیبهای معرفتی که معمولاً «خوّاص بی بصیرت» به آن مبتلا می شوند عبارتند از:

۱- عصبیت قومی - خویشاوندی

عصبیت قومی - خویشاوندی یکی از آسیبهای معرفتی است که به ویژه در میان مردم عرب صدر اسلام، شایع بوده است و امروزه نیز در قالب قومیت گرایی زبانی، فرهنگی و منطقه‌ای (مثلاً فارس، ترک، کرد، ایرانی، عراقی، هندی و...) یا وابستگیهای فامیلی، بروز و ظهور دارد. در جامعه اسلامی، علی رغم مبارزات شدید پیامبر (ص) با این طرز تفکر، پس از رحلت ایشان، برخی خوّاص، به شیوه جاهلی گذشته خود برگشته و مدّعی جانشینی پیامبر شدند و از روی عصبیت، شعار «الائمه من قریش» سر دادند^۱ و درگیری «منا امیر و منکم امیر» پیش آمد (شهرستانی، ۱۳۷۰، ص ۲۱).

در زمان مولای متقیان علیه السلام نیز ظهور و بروز این آسیب، به اندازه‌ای شده بود که حتی برادر ایشان، عقیل نیز که خود را دارای حسب و نسب برتر، می دانست به آن حضرت عرضه داشت: «آیا مرا با سیاهی از سیاهان مدینه مساوی قرار میدهی؟» (مفید، ۱۴۱۴، ج ۱، ص ۱۵۱). در صورتی که عاملی اختصاصی، نظیر جهت گیری نادرست حاکمیت - یا کارگزاران حکومت - با این آسیب، همراه شود منجر به بروز آسیبهای دیگر از جمله: رابطه سالاری، امتیاز خواهی و در نهایت، اشرافی گری می شود که اشرافیت نیز خوی انحصارطلبی در پی دارد؛ همان گونه که این ماجرا در دوران خلیفه سوم به وقوع پیوست و مولای متقیان در خطبه شقشقیه آن را بیان فرمودند (نهج البلاغه، خطبه ۳).

اما مهمترین پیامد عصبیت قومی - بطور عام - ایجاد تفرقه و تشتت در جامعه است. وقتی تعصب قبیله‌ای و عشیره‌ای در میان مردم (به ویژه نخبگان) رواج پیدا کند به تبع آن، فاصله میان

۱. گفتنی است پیامبر (ص) برای معرفی و شناساندن ائمه (صلوات الله علیهم) فرمودند: «الائمه من قریش» (صفار، ۱۴۰۴، ۳۳) و این کلام هرگز از روی عصبیت قومی - خویشاوندی نبوده است؛ ولی برخی خواص بیبصیرت، پس از رحلت نبی مکرم، این روایت را دستاویزی برای نیل به اهداف شوم خود قرار داده و با وجود تاکیدهای مکرر پیامبر، بر دوری از عصبیت قومی - خویشاوندی (کلینی، ۱۴۰۷، ج ۲، ۳۰۸)، به اختلافات قبیله‌ای دامن زدند.

افراد بیشتر و بیشتر شده و انسجام و وحدت خود را از دست می‌دهند (نهج البلاغه، خطبه ۲۳۴).

۲- سطحی‌نگری:

مقصود از سطحی‌نگری، همان نگرش یک‌بعدی به مسائل است؛ یعنی همه چیز اعم از روابط اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و... را از ظاهر نقل (بدون تحلیل و تعمق) استخراج کند - آن هم بدون در نظر گرفتن مقتضیات زمان و مکان - و هرگونه تفکر و تدبیر را محکوم نماید (مطهری، بی تا، ج ۳، ص ۸۷). در نتیجه، این آفت، نخبه را از شناخت حقیقی مسائل روز و آگاهی از ابعاد پیچیده مناسبات اجتماعی، سیاسی و... باز می‌دارد و او در شناخت حق، دچار شک و تردید شده و در نهایت از حق منحرف می‌شود.

مصدق بارز این آفت را می‌توان در سران خوارج یافت که با برداشت سطحی از آموزه‌های اسلامی، در شناخت حق، مردود شده و از مسیر حق منحرف شدند (نهج البلاغه، خطبه ۱۲۷). آنها در جریان جنگ صفین، اسیر خدعه معاویه و عمروعاص شده و در حمایت از ولی خدا تردید کرده و در نهایت از مسیر حق جدا شدند (نصر بن مزاحم، ۱۴۰۴، صص ۴۸۰-۴۹۰ و ۴۹۹).

یکی از شخصیت‌های مؤثر در دوران خلافت مولای متقیان علیه السلام، که بر اثر سطحی‌نگری در شناخت حق، دچار تردید شده و عده‌ای را به تبع خود از مسیر حق، منحرف گرداند، ابوموسی اشعری است. او در جریان جنگ جمل از رویارویی با ناکثین، کناره‌گیری کرد و در جنگ صفین - به اصرار خوارج - به عنوان حاکم معرفی شد؛ ولی فریب نیرنگ عمروعاص را خورد و خیانتی بزرگ به جامعه اسلامی روا داشت (نصر بن مزاحم، ۱۴۰۴، ص ۵۰۱؛ نهج البلاغه، خطبه ۱۲۷ و خطبه ۱۷۶).

۳- استبداد رأی

مقصود از استبداد رأی در خوّاص این است که ایشان بر اساس منزلت اجتماعی و جایگاهی که نزد مردم کسب کرده‌اند، تصویری کاذب از خود پیدا کرده و صرفاً برداشت خود از مسائل را صحیح می‌دانند. به همین سبب در تحلیل‌های خود نسبت به موضوعات گوناگون سیاسی، اجتماعی و... دچار خطا و اشتباه شده و مردمی که به تبعیت از ایشان حرکت می‌کنند نیز گمراه می‌شوند. حضرت علی علیه السلام در بیانات خود، استبداد رأی را سبب لغزش و

در نهایت هلاکت می‌داند (شریف‌الرضی، ۱۴۰۶، ص ۱۰۸؛ تمیمی آمدی، ۱۳۶۶، ص ۵۸۲). از موارد بروز این آسیب در حکومت علوی، ماجرای ناکشین و نظرات نادرست طلحه و زبیر است که در نهج‌البلاغه آمده است (نهج‌البلاغه، خطبه ۱۳). عوامل مؤثر در استبداد رأی عبارتند از: «کبیر» و «جایگاه ویژه اجتماعی». این دو عامل، دست به دست هم داده و استبداد رأی را در نخبه بی‌بصیرت بوجود می‌آورد.

۴- دنیاطلبی

یکی از مهمترین آفات معرفتی خوآص، دنیاطلبی است. در حقیقت ریشه دنیاطلبی و گرایش افراطی به دنیا پیروی از هوای نفس است (نراقی، بی تا، ج ۲، ص ۳). دنیاطلبی در خوآص، عامل بسیاری از آسیبهای دیگر از جمله ترک امر به معروف و نهی از منکر، سکوت در برابر انحراف (تساهل) و در نهایت انحراف از مسیر حق است. از جمله موارد تساهل خوآص بی‌بصیرت، می‌توان به سکوت در برابر غصب خلافت، سکوت در برابر بدعتهای ایجاد شده در دوران خلفا بویژه خلیفه دوم و سوم اشاره نمود (شرف‌الدین، ۱۴۰۸، صص ۱۶۴ و ۲۲۴ و ۲۳۲؛ ابن‌ابی‌الحدید، ۱۳۳۷، ج ۱، صص ۱۹۸-۱۹۹).

آنچه از بررسی کتابهای اخلاقی و سرگذشت خوآص در ادوار پیشین - بویژه دوران زمامداری مولی‌الموحدين عليه السلام - به دست می‌آید این است که دنیاطلبی در خوآص به دو صورت ظهور پیدا می‌کند: یکی «حب مال» و دیگری «حب جاه» (نراقی، بی تا، ج ۲، ص ۴۶ و نیز ر.ک به مسعودی، ۱۴۰۹، ج ۲، صص ۳۴۲ و ۳۴۳ و ۳۵۰ و نیز ر.ک. به نهج‌البلاغه، خطبه ۱۴۸). حب مال، فرد را به ثروت اندوزی، سوق می‌دهد؛ ولی حب جاه، پیچیده‌تر بوده و انسان به دنبال مالک شدن دلها و تسخیر قلوب مردم است تا او را بزرگ بدانند و از دستوراتش پیروی کنند (نراقی، بی تا، ج ۲، ص ۳۵۹). حب جاه در نخبگان بی‌بصیرت، منجر به ریاست‌طلبی می‌شود. ایشان برای رسیدن به قدرت و ریاست، همه چیز، حتی ارزشهای دینی خود را زیر پا می‌گذارند.

درباره ثروت اندوزی خوآص، می‌توان به اموال فراوان برخی صحابه از جمله، طلحه، زبیر، زید بن ثابت، عبد الرحمن بن عوف و سعد بن ابی وقاص، اشاره نمود که در حقیقت پس از رحلت پیامبر (ص) به مرور با تغییر مسیر تدریجی از ارزشهای اسلامی - که مبنایش زهد و ساده زیستی است - فاصله گرفته و در کام دنیا پرستی فرو رفتند (مسعودی، ۱۴۰۹، ج ۲،

صص ۳۴۲ و ۳۴۳ و ۳۵۰ و نیز ر.ک. به ابن شیه، ۱۳۶۸، ج ۱، صص ۲۳۲ و ۲۳۵-۲۳۸).

در موضوع ریاست طلبی خوآص بی بصیرت، موارد فراوانی ذکر شده است از جمله آنکه حضرت علی علیه السلام عامل بیعت عمروعاص با معاویه را تصدی حکومت مصر می داند و می فرماید: «او به چه بهای اندکی، دین خود را به دنیا فروخته است» (نهج البلاغه، خطبه ۸۳). به علاوه آن حضرت طلحه و زبیر را که از اصحاب مشهور پیامبر بوده و خود عامل اساسی در رجوع مردم به مولا علیه السلام برای پذیرش خلافت بودند به شدت ریاست طلب معرفی می کند (نهج البلاغه، خطبه ۱۴۸).

از بررسی شواهد مختلف، این گونه به دست می آید که طلحه و زبیر در دوران خلفای دوم و سوم، از نظر مالی بسیار ثروتمند شده و نیازی نداشتند تا بر سر میزان دریافت از بیت المال با مولای متقیان علیه السلام به نزاع برخیزند بلکه خواست واقعی ایشان، امارت و فرمانروایی بر مناطقی از سرزمین اسلامی بود (ابن ابی الحدید، ۱۳۳۷، ج ۱۱، ص ۱۰)؛ طلحه، خواستار ولایت بصره و زبیر، خواستار ولایت کوفه بود. آنها وقتی با مخالفت حضرت، رو به رو شدند به ایجاد فتنه پرداخته و مردم را علیه حاکمیت اسلامی شوراندند.

۵- زیاده خواهی

مقصود از زیاده خواهی خوآص، طلب بهره مندی بیشتر از نعمتهای فراوان است که سبب پدید آمدن خوی اشرافی در ایشان می گردد!

از پیامدهای شوم این آفت، انحصار طلبی است که به آن «استیثار» گفته می شود. مولای متقیان علیه السلام، درباره سیره خلیفه سوم می فرماید: «او به انحصار طلبی و خود کامگی روی آورد و زیاده روی کرد» (نهج البلاغه، خطبه ۳۰). از جمله عوامل انحراف سران ناکشین نیز زیاده خواهی بیان شده است. آنها از حضرت علی علیه السلام می خواستند از بیت المال، سهم ویژه ای برایشان قرار دهد و در اداره امور از ایشان مشورت بگیرد (ابن ابی الحدید، ۱۳۳۷، ج ۷، صص ۳۶-۴۳).

آسیبهای اخلاقی خوآص

هر انسانی در هر جایگاهی، فی نفسه، در معرض آفات اخلاقی قرار دارد؛ اما آنچه مهم می نماید،

۱. (در قرآن کریم خوی اشرافی اینگونه توصیف شده است: «مترفین یعنی افراد خوشگذران گفتند: [داراییها و فرزندان ما از همه بیشتر است] و این نشانه علاقه خدا به ماست] و ما گرفتار عذاب نخواهیم شد [زیرا در آخرت نیز همچون دنیا از نعمت برخورداریم]» (سبا/۳۵).

شناخت پیامدهای این آسیبها در نخبگان و برگزیدگان است که از جایگاه ویژه‌ای برخوردارند. مهمترین آسیب‌های اخلاقی خوآص به شرح زیر است:

۱ - تکبر

تکبر، رفتاری است که از آدمی در اثر کبر، سر میزند، کبر نیز از پیامدهای عجب است (نراقی، بی تا، ج ۱، ص ۳۸۰). در میان خوآص، ممکن است عجب (خودبینی) بر اساس عاملی بیرونی - که همان تملق و چاپلوسی اطرافیان است - ایجاد شود؛ در این صورت، عجب، همان خود فریفتگی به حساب آمده که از اقسام غرور است (نراقی، ۱۳۷۷، ص ۶۳۶). تکبر در صورتی که با عصبیت همراه شود، کینه و دشمنی ایجاد می کند که آسیبی بسیار ویران کننده است. در نتیجه، کینه و وحدت و یکپارچگی (چه در میان خوآص و چه در میان مردم) از بین رفته و تفرقه و پراکندگی جایگزین آن می شود^۱ (نهج البلاغه، خطبه ۲۳۴).

علاوه بر این، از جمله آسیب‌های ناشی از تکبر، این است که وقتی فرد، خود را بالاتر از دیگران بداند دیگر حرف حق ایشان را نمی شنود و از قبول آن سر باز می زند و تنها خود را مظهر حقیقت می داند (نراقی، بی تا، ج ۱، ص ۳۸۶). در واقع این نخبه بی بصیرت، آنچه را خود نپذیرد علم به شمار نمی آورد و رأی بالاتر از رأی خود برای دیگران نمی بیند. در نتیجه، دچار استبداد رأی شده و آسیب‌های دیگری ایجاد می نماید.

۲ - حسادت

حسد، یکی از پلیدترین آسیب‌های اخلاقی است که عوامل مختلفی از جمله: خباثت نفس و بخل نسبت به خیر بندگان خدا، کینه توزی، حب جاه و مال، ترس از بازماندن از مقصود و مطلوب، برتری طلبی، تکبر و دور شمردن نعمت از محسود (محسود در نزد حاسد، کوچک و نعمتی که به وی رسیده، بزرگ باشد. در نتیجه، حاسد از رسیدن محسود به چنین نعمتی در شگفت شود) در ایجاد آن تاثیر گذار هستند (نراقی، بی تا، ج ۲، صص ۲۰۵-۲۰۸).

اکثر این عوامل در شکل گیری حسادت در خوآص، مؤثر است. از بررسی دوران خلافت

۱. «فَانظُرُوا إِلَىٰ مَا صَارُوا إِلَيْهِ فِي آخِرِ أُمُورِهِمْ حِينَ وَقَعَتِ الْفُرْقَةُ وَ تَشَتَّتِ الْأَلْفَةُ وَ اخْتَلَفَتِ الْكَلِمَةُ وَ الْأَفئِدَةُ وَ تَشَعَّبُوا مُخْتَلِفِينَ وَ تَفَرَّقُوا مُتَحَارِبِينَ قَدْ خَلَعَ اللَّهُ عَنْهُمْ لِبَاسَ كَرَامَتِهِ وَ سَلَبَهُمْ غَضَارَةَ نِعْمَتِهِ وَ بَقِيَ قَصَصُ أَخْبَارِهِمْ فِيكُمْ عِبْرًا لِّلْمُعْتَبِرِينَ» (نهج البلاغه، خطبه ۲۳۴)

مولای متقیان این گونه بدست می‌آید که ریشهٔ حسادت نخبگان آن روز نسبت به ایشان عوامل مختلفی است؛ مثلاً عامل حسادت عایشه، کینه توزی است (ابن ابی الحدید، ۱۳۳۷، ج ۹، صص ۱۹۰-۱۹۹). حسادت طلحه و زبیر، ریشه در عواملی چون: حب جاه و مال، ترس از بازماندن از مقصود و مطلوب و برتری طلبی و تکبر دارد (ابن اعمش کوفی، ۱۴۱۱، ج ۲، صص ۴۶۳ و ۴۶۴ و نیز رک: تقفی کوفی، ۱۳۷۳، صص ۴۱۷ و صص ۴۵۱ - ۴۵۲) حضرت علی علیه السلام در خطبه‌ای حسادت ناکشین را عامل برافروختن آتش جنگ معرفی می‌کند^۱ (نهج البلاغه، خطبه ۱۶۸).

حسادت خوّاص بی‌بصیرت، آفت‌های فراوانی در پی دارد:

اولین آفت، عیب جوئی و سرزنش نسبت به محسود است. وقتی فرد، دچار حسادت می‌شود در اولین گام، به عیب جوئی و سرزنش طرف مقابل (محسود) می‌پردازد تا ارزش خدماتش را پائین آورد (نهج البلاغه، خطبه ۱۹۶). این عیب جوئی، بتدریج، بستری مناسب برای ایجاد تفرقه و جدایی می‌گردد^۲ (مفید، ۱۴۱۳ق. الف)، ۴۶. اگر این آسیب در خوّاص بی‌بصیرت، با عاملی بیرونی - که همان مال و ثروت است - همراه شود منجر به ایجاد فتنه و آشوب می‌گردد^۳ (ورام بن ابی فارس، ۱۴۱۰، ج ۱، صص ۱۲۷). نمونه این تحلیل در ماجرای جنگ جمل بوضوح، آشکار است (ابن الطقطقی، ۱۴۱۸، صص ۸۹).

دومین آفت ناشی از حسادت خوّاص بی‌بصیرت، کار شکنی و کوتاهی در انجام وظایف است که آسیب‌هایی چون اختلال در انجام امور را در پی دارد (نراقی، بی تا، ج ۲، صص ۲۸۹-۲۹۱). آخرین آفت ناشی از حسادت خوّاص، کناره‌گیری از مشارکت سیاسی و اجتماعی در جامعه مسلمانان است. آنها از این طریق، سعی در تضعیف حاکمیت دارند. سعد بن ابی وقاص و عبد الله بن عمر در دوران خلافت حضرت علی علیه السلام از بیعت با ایشان خودداری نموده و در موقعیت‌های حساس از حمایت ولی امر خود دست کشیده و مصداق این آفت ویرانگر شدند (نهج البلاغه، حکمت ۲۵۴ و نیز رک: ابن شهر آشوب مازندرانی، ۱۴۰۵، ج ۳، صص ۲۱۱-۲۱۴).

۳- ترس:

یکی از مهم‌ترین آسیب‌های اخلاقی خوّاص، ترس است که ایشان را از اقدام بجا و بموقع باز

۱. «و إِنَّمَا طَلَبُوا هَذِهِ الدُّنْيَا حَسَدًا لِمَنْ أَفَاءَ اللَّهُ عَلَيْهِ...» (نهج البلاغه، خطبه ۱۶۸)

۲. «... وَلَا تَحَاسَدُوا وَلَا تَبَاغَضُوا وَ كُونُوا إِخْوَانًا...» (مفید، ۱۴۱۳، الف)، ۴۶

۳. قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَ أَخْوَفُ مَا أَخَافُ عَلَى أُمَّتِي أَنْ يَكْثُرَ لَهُمُ الْمَالُ فَيَتَحَاسَدُونَ وَيَقْتُلُونَ (ورام بن ابی فارس، ۱۴۱۰، ج ۱، صص ۱۲۷)

می‌دارد. از پیامدهای ترس، ضعف شخصیت است. افرادی که مبتلا به این آفت هستند برای رفاه چند روزه، همه اصول و ارزشهای خود را زیر پا گذاشته و حقیقت را در جهت منفعت خود کتمان می‌نمایند. از جمله نمونه‌های تاریخی ترس خوآص و پیامدهای آن، عملکرد قاعدین مدینه پس از رحلت جانگداز پیامبر(ص) است. هر چه شبانه حضرت زهرا(ص) به همراه مولا علی علیه السلام به درب منازل ایشان رفته و واقعه غدیر را متذکر می‌شدند، ترس از دست دادن جایگاه و داراییها، آنها را به سکوت در برابر انحراف، واداشته و مانع از اقدام ایشان در دفاع از حق می‌شد (هلالی، ۱۴۰۵، ج ۲، صص ۵۸۰-۵۸۱). برخلاف رویکرد نادرست خوآص بی‌بصیرت، به دلیل ترس، حضرت علی علیه السلام در دورانه‌های مختلف چه پیش از خلافت و چه پس از آن، بدون هیچ‌گونه ترس و واهمه‌ای به اقامه حق پرداختند. ایشان در خطبه‌ای پیش از عزیمت برای مقابله با ناکثین فرمودند:

«أَمَا وَ اللَّهِ إِنْ كُنْتُ لَفِي سَاقَتِهَا حَتَّى تَوَلَّتْ بِحَدَافِيرِهَا مَا عَجَزْتُ وَ لَا جَبْنْتُ وَ إِنْ مَسِيرِي هَذَا لِمَتَلِّهَا فَلَا تَقْبِنَنَّ الْبَاطِلَ حَتَّى يَخْرُجَ الْحَقُّ مِنْ جَنَبِهِ مَا لِي وَ لِقُرْبِشِ وَ اللَّهُ لَقَدْ قَاتَلْتَهُمْ كَافِرِينَ وَ لَأَقَاتِلَنَّهُمْ مُفْتُونِينَ وَ إِنِّي لَصَاحِبُهُمْ بِالْأَمْسِ كَمَا أَنَا صَاحِبُهُمْ الْيَوْمَ» (نهج البلاغه، خطبه ۳۳): به خدا قسم من در میان جمعیت این لشکر بودم که به سپاه کفر هجوم بردیم تا فرار کردند از جنگ عاجز نشدم و نترسیدم این بار هم وضع من مانند آن زمان است بی‌شک باطل را می‌شکافم تا حق از پهلویش بیرون آید. مرا با قریش چکار؟! به خدا در روزگار کفرشان با آنان جنگیدم امروز هم محض انحرافشان با آنان پیکار می‌کنم دیروز رویارویشان قرار داشتیم و امروز هم در مقابلشان ایستاده‌ام.

۴- نفاق:

نفاق، ریشه در ترس، حب جاه و یا حب مال دارد (نراقی، بی‌تا، ج ۲، ص ۴۲۳). نفاق خوآص به این معنا است که آنها بیش از اینکه صریح، رفتار کنند؛ تظاهر نموده و این تظاهر، آنها را به نوعی نفاق، کتمان حقیقت و تحریف واقعیت می‌کشاند. در دوران خلافت مولای متقیان علیه السلام، خوآص منافق، نقش بسیار پررنگی در حوادث و رویدادهای مختلف داشتند و آسیب‌های فراوانی از جمله: تفرقه و پراکندگی، دست کشیدن از حمایت حق، سکوت در برابر انحرافات

و انحراف از مسیر حق را ایجاد نمودند. از جمله این افراد می‌توان به ابوموسی اشعری اشاره نمود. او در وقایع جنگ جمل، فضا را غبار آلود نمود و در شرایطی که حق و باطل در هم آمیخته و امر بر مردم مشتبه شده بود، از روی سطحی نگری و نفاق، بر تردید ایجاد شده، افزود و جمعیت را به انحراف کشانید. البته ریشه نفاق او به زمان پیامبر(ص) باز می‌گردد که پس از غزوة تبوک، با گروهی قصد ترور آن حضرت را داشتند (ذاکری، ۱۳۷۸، ج ۱، صص ۱۶۶-۱۷۹). از دیگر پیامدهای نفاق، خیانت است. منافقان، در هنگام جنگ و درگیری، ضربه می‌زنند و در لحظات سرنوشت‌ساز خیانت کرده، دشمن را از نابودی حتمی نجات می‌دهند و باعث ایجاد فتنه و آشوب می‌شوند. از جمله منافقان خیانت کار، اشعث بن قیس است که در دوران خلافت حضرت علی علیه السلام، منشأ فتنه‌های گوناگون بود (ابن ابی الحدید، ۱۳۳۷، ج ۱، صص ۲۹۷).

۳-۲- آسیب‌های اختصاصی:

آسیب‌های اختصاصی خوآص، شامل آفانی است که به سبب جایگاه و منزلت ویژه، به آنها اختصاص دارد و عمدتاً منشأ آن خارج از وجود شخص است. اهمیت این آسیب‌ها به مراتب بالاتر از آسیب‌های مشترک است و در بسیاری موارد، آسیب‌های اختصاصی بر شکل‌گیری و رشد آسیب‌های مشترک اثر مستقیم دارد. مهمترین آفانی که خوآص را دچار مشکل نموده و زمینه انحراف آنها را فراهم می‌کند به سه عنوان کلی قابل تقسیم است:

- ۱- منزلت اجتماعی
- ۲- فضا سازی معاندان
- ۳- جهت‌گیری نادرست کارگزاران حکومت

آنچه در این پژوهش، بیشتر مورد نظر است، جهت‌گیری نادرست کارگزاران است که به‌طور مبسوط، بدان پرداخته خواهد شد ولی دو بخش دیگر، به اختصار مورد تحلیل قرار می‌گیرد:

۱- منزلت اجتماعی

مقصود از منزلت اجتماعی، جایگاه ویژه‌ای است که خوآص و نخبگان جامعه به واسطه برگزیده بودن از آن بهره‌مند می‌باشند و مردم بر اساس این منزلت، به ایشان احترام می‌گذارند (کوزر،

۱۳۷۳، ص ۴۵). منزلت اجتماعی از دیدگاه اسلامی، دو گونه دارد: یکی «منزلت حقیقی» که مورد تأیید مفاهیم اصیل دینی است و دیگری «منزلت مجازی» که فرد آن را به واسطه ثروت و یا قدرت برای خویش می‌شناسد (حکیمی، ۱۳۸۰، ج ۲، صص ۴۲۸-۴۳۳ و ج ۳، صص ۱۴۳-۱۴۷). مقصود از منزلت اجتماعی حقیقی، جایگاه ویژه ایست که دین مبین اسلام برای دانشمندان، علما، حاکمان دینی و... قائل است (حکیمی، ۱۳۸۰، ج ۲، صص ۴۲۸-۴۳۳). این منزلت در موارد بسیار، لغزشگاهی عظیم برای خوآص بی‌بصیرت است. زیرا در اثر توجه ویژه مردم و گاهی تملق و چاپلوسی برخی افراد، برای نخبه، تصویری غیر حقیقی و وارونه از خود ایجاد می‌شود و او را دچار خود بزرگ بینی می‌کند (فرامرز قراملکی، ۱۳۸۱، ص ۱۶۱).

در برخی موارد، این جایگاه ویژه، سبب می‌شود تا خوآص، در اثر دنیاطلبی، امتیازات مخصوص از کار گزاران حکومت، طلب نمایند و در صورت جهت گیری نادرست کارگزاران، این امتیازخواهی، منجر به انحصارطلبی می‌شود که از پیامدهای اشرافیت است. در این رابطه میتوان به امتیازخواهی طلحه و زبیر در دوران حکومت علوی اشاره نمود که در نتیجه سه عامل: دنیا طلبی، منزلت اجتماعی و جهت گیری نادرست خلفای پیشین (به‌ویژه عمر و عثمان) ایجاد شده بود (ابن ابی الحدید، ۱۳۳۷، ج ۱، صص ۱۰-۱۷).

علاوه بر این، منزلت اجتماعی خوآص بی‌بصیرت - که سطحی‌نگر و منافق هستند - عاملی می‌شود تا معاندان، از ابزار خدعه و فریب، بهره برده و با استفاده از ایشان، فضا را غبارآلود نموده و ایجاد فتنه و آشوب نمایند. همانگونه که در دوران حکومت علوی، سرگذشت افرادی نظیر ابوموسی اشعری و اشعث بن قیس بر این تحلیل منطبق است (ذاکری، ۱۳۷۸، ج ۱، صص ۱۶۶-۱۷۹ و نیز ر.ک به ابن ابی الحدید، ۱۳۳۷، ج ۱، ص ۲۹۷).

۲- فضا سازی معاندان

فضاسازی به ایجاد بستر مناسب - توسط دشمنان نظام حاکم - جهت انحراف خوآص از مسیر حق، دلالت دارد. معمولاً این امر از سه طریق تزویر، تطمیع و تهدید، صورت می‌پذیرد. این سه عامل، در واقع تداعی کننده مثلث باطل زر و زور و تزویر است. از بررسی شواهد تاریخی، این طور به دست می‌آید که معاویه به عنوان یکی از معاندان، چه در دوران حکومت علوی و چه در دوران امام مجتبی علیه السلام از این سه ترفند برای انحراف خوآص استفاده نموده است.

اولین عامل، تزویر است که در وقایع جنگ صفین و ماجرای حکمیت بوضوح، قابل مشاهده است و موجب انحراف برخی خوّاص - از جمله اشعث بن قیس - گردید (دینوری، ۱۳۶۸، صص ۱۸۹-۱۹۰ و نیز ر.ک: نهج البلاغه، خطبه ۱۹۱ و نامه ۶۵). دومین عامل معاندان در ایجاد انحراف، تطمیع است که در رابطه با برخی کارگزاران حکومت علوی - از جمله مصقله بن هبیره الشیبانی - به کار گرفته شد و متأسفانه مؤثر واقع شد و او به بهای بهره مندی از دنیا، آخرت خود را فروخت و از مسیر حق، منحرف شد (بلاذری، ۱۴۱۷، ج ۲، صص ۴۱۸-۴۲۰). تهدید، سومین و آخرین مرتبه از فضا سازی دشمنان است. به این معنی که وقتی دو عامل قبل، مؤثر، واقع نشده، بعنوان تیر نهایی، قلب خوّاص را نشانه رفته و در اکثر موارد به هدف، اصابت می نماید و نخبه را از مسیر حق، منحرف می کند (دینوری، ۱۳۶۸، صص ۲۳۲-۲۳۳؛ شرح وقایع ورود عبید الله بن زیاد به کوفه و تهدید سران قبایل).

۳- جهت گیری نادرست کارگزاران حکومت

جهت گیری کارگزاران، نسبت به خوّاص، عامل بسیار مهمی در شکل گیری و بروز آسیبهای فراوان است. این جهت گیری از دو دیدگاه قابل بررسی است: یکی ایجابی و دیگری سلبی. مقصود از دیدگاه ایجابی، رویکردی است که کارگزاران، باید نسبت به خوّاص با بصیرت اتخاذ نمایند و در اینجا مورد بحث نیست. دیدگاه سلبی شامل جهت گیری های نادرست کارگزاران نسبت به خوّاص است.

جهت گیری مربوط به دیدگاه سلبی، دارای دو جنبه اقتصادی و سیاسی است. مقصود از جنبه اقتصادی، به کارگیری برنامه های تبعیض آمیزی است که باعث ایجاد برخورداریهای غیر حق و سهم خواهی های ناعادلانه اقتصادی - نسبت به برخی نخبگان جامعه - شده و چه از نظر اقتصادی و چه از نظر اجتماعی آسیبهای اجتناب ناپذیری به وجود می آورد. جنبه سیاسی نیز به طور خاص، اولاً، به بحث «رابطه سالاری» به جای «شایسته سالاری» می پردازد - بدین معنا که نخبگان و خوّاص، بدون دارا بودن خصوصیات لازم، جهت قرار گرفتن در پستها و مناصب حکومتی فقط به خاطر ویژه بودن و یا انتساب به کارگزار، موفق به تصاحب جایگاههای حکومتی می شوند - و ثانیاً، تساهل و تسامح کارگزاران نسبت به خوّاص را مورد بررسی قرار می دهد.

الف) جنبه اقتصادی:

جهت گیری نادرست کارگزاران در بعد اقتصادی به برنامه های تبعیض آمیز حکومت بر می گردد که سهم ویژه ای برای افراد خاص قرار می دهد. همانگونه که در زمان خلیفه دوم، دیوان عطایا، حقوق و بیت المال بر اساس سوابق اسلامی افراد، ترکیب قبیله، مهاجرت و مانند آن شکل گرفت (یعقوبی، بی تا، ج ۲، ص ۱۵۳).

این جهت گیری، اثر منفی بر طبقات اجتماعی گذاشته و با بهره مندی طبقه ای خاص، شکاف طبقاتی فاحشی به وجود می آورد. معمولاً در طبقات موجود، دو طبقه مرفه و فقیر، مهمترین نقش را ایفا می کنند. طبقه مرفه (ویژه خواران) در اثر بهره مندی فراوان، به اشرافی گری روی آورده و خلق و خوی اشرافی پیدا می کنند. همانطور که در بخشهای پیشین بیان شد، چنانچه اشرافی گری با عواملی نظیر، تعصب و تکبر همراه شود، به انحصار طلبی می انجامد. پیامد دیگر اشرافی گری، دوری از ارزشها و در نتیجه تساهل نسبت به اصول و مبانی اعتقادی است که به صورت سکوت در برابر انحراف و یا ترک امر به معروف و نهی از منکر، جلوه گر می شود. در این رابطه، نمونه های مختلفی در تاریخ اسلام آمده است. از جمله وقتی عبد الرحمن بن عوف که دارای زندگی اشرافی بود از سوی رزمنده های شامی مورد خطاب قرار گرفت، که چه شده به دنیا رغبت نشان می دهد، با وجود اینکه از برگزیدگان اصحاب پیامبر (ص) است، عبد الرحمن، آشکارا در پاسخ او از کف دادن صبر در برابر آسایش و راحتی را به عنوان دلیلی بر اشرافی گری خود بیان می کند (ابن عساکر، ۱۴۱۵، ص ۱۲۰). علاوه بر این، انحصار طلبی خلیفه سوم و اطرافیانش که مولای متقیان به صراحت در خطبه شقشقیه به آن پرداخته است شاهدی دیگر بر پیامدهای شوم اشرافی گری است (نهج البلاغه، خطبه ۳).

تساهل در برابر ارزشها نیز از عملکرد برخی خواص بی بصیرت در دوران حکومت حضرت علی علیه السلام به وضوح پیداست که برای بهره مندی از زندگی دنیوی به حق پشت کرده و به باطل (معاویه) پیوستند (بلاذری، ۱۴۱۷، ج ۲، صص ۴۱۸-۴۲۰).

دومین گروه تأثیر پذیر از رویکرد اقتصادی نادرست کارگزاران، اقشار آسیب پذیر (فقرا) هستند. ایشان در نتیجه این جهت گیری، از حکومت، ناامید شده و به مخالفت با آن اقدام می نمایند. در پایان خلافت خلیفه سوم، وضع به همین منوال بود. مردم و اقشار آسیب پذیر از خلافتها و سیاستهای اقتصادی نادرست او خسته شده و وی را به قتل رساندند (ابن ابی

ب) جنبه سیاسی:

جنبه سیاسی در اینجا ناظر به دو بحث اساسی است: یکی رویکرد حاکمیت در به کارگیری افراد در جایگاهها و مناصب مختلف حکومتی و دیگری تساهل کارگزاران نسبت به خواص. در صورتی که گزینش افراد، بر اساس رابطه و نه بر اساس ضابطه باشد، نخبگان با بصیرت که شایستگی تصدی پست‌های حکومتی را دارند، از عدالت دستگاه حاکم، ناامید شده و از مشارکت در نظام سیاسی، کناره‌گیری می‌کنند. در اثر کناره‌گیری نیکان و صالحان، فساد در حاکمیت فراگیر شده و منجر به نابودی حکومت می‌شود. حکومت خلیفه سوم، نمونه‌ای منطبق بر این تحلیل است وقتی او به سبب خویشاوندی، بنی امیه را بر امور مسلمین، مسلط ساخت، نخبگانی چون ابودر، عمار، حجر بن عدی و... منزوی شده، والیان فاسد حاکم شدند و در نتیجه، مردم به مخالفت برخاسته و خلیفه را به قتل رساندند (امینی، ۱۴۱۶، ج ۹، صص ۲۸-۳۱).

نکته دیگر این که، تساهل و تسامح کارگزاران نسبت به خواص، در صورتی که با عواملی آسیب‌زا در خواص، نظیر: تکبر، تعصب، حسد، پیروی از هوای نفس و... همراه باشد منجر به ظلم و تعدی نخبگان بی‌بصیرت نسبت به مردم می‌شود. این ظلم، به تدریج اسباب نارضایتی مردم را فراهم نموده و نابودی حکومت را در پی دارد. نمونه‌های تساهل کارگزاران نسبت به خواص در تاریخ، بسیار است. از جمله، در دوران خلیفه اول، وقتی خالد بن ولید به خاطر چشم داشتن به همسر مالک بن نویره، او را به بهانه خروج از اسلام و ارتداد به قتل رساند، حاکمیت از اجرای حد قتل عمد، نسبت به وی خودداری کرد (ابن اعثم کوفی، ۱۴۱۱، ج ۱، صص ۲۰ و ۲۱). همچنین در دوران خلیفه دوم، مغیره بن شعبه که والی بصره بود در اثر ارتکاب عمل منافی عفت، مستوجب سنگسار شد؛ ولی دستگاه حاکم با تهدید شهود ماجرا، آنها را از شهادت، منصرف ساخت و مغیره را از اجرای حد معاف نمود (ابن حجر عسقلانی، ۱۴۱۵، ج ۲، ص ۲۱۸).

این تساهل، در دوران خلیفه سوم، به اوج خود رسید؛ به گونه‌ای که او از قصاص عبید الله بن عمر که بی‌دلیل، دختر ابولؤلؤ و دو ایرانی دیگر را به خاطر انتقام از قاتل پدرش به قتل رساند،

طفره رفت و همچنین در اجرای حد شرب خمر ولید بن عقبه تعلل ورزید و او را به اطراف کوفه فراری داد (ابن سعد، ۱۴۱۰، ج ۵، صص ۱۰-۱۲ و نیز رک: مفید، ۱۴۱۳ق. (ب)، صص ۱۷۵ - ۱۷۷).

جهت گیری مناسب کارگزاران نسبت به خوآص:

یکی از مهمترین مباحث درباره خوآص، چگونگی جهت گیری مناسب کارگزاران حکومت نسبت به ایشان است. بهترین الگو برای شناسایی جهت گیری مطلوب نسبت به خوآص، آشنایی با رویکرد حضرت علی علیه السلام در دوران خلافت است. از بررسی آموزه های علوی این چنین به دست می آید که باید جهت گیریهای متفاوتی نسبت به خوآص - با توجه به میزان بهره مندی ایشان از بصیرت - اتخاذ شود.

جهت گیری امام علی علیه السلام نسبت به خوآص با بصیرت - اعم از خویشان و سایر نخبگان - این گونه است که در صورت دارا بودن تخصص و تعهد از ایشان در امور حکومتی استفاده می شد و هیچ کس، به دلیل رابطه فامیلی، از خدمتگزاری به مردم، محروم نمی ماند. نمونه واضح آن، بکار گیری بنی عباس بعنوان کارگزار حکومت است (ذاکری، ۱۳۷۸، ج ۱، صص ۱۲۳ و ۱۵۲ و ۲۲۵). ایشان در رابطه با خوآص بی بصیرت، مادامی که اقدامی خلاف مصلحت و ارزشهای نظام اسلامی انجام نمی دادند با ایشان مدارا نموده و هیچ گونه تعرضی به آنها نمی شد؛ ولی در صورتی که اقدامی بر خلاف مصالح، از ایشان سر می زد، ابتدا مورد نصیحت قرار گرفته و اگر این پند کارگر نمی افتاد با برخوردی قاطع به مبارزه با آنها اقدام می شد. این مقابله با خوآص بی بصیرت، در دو بخش صورت می گرفت: یکی نسبت به سوء استفاده های اقتصادی و مالی و دیگر نسبت به سوء استفاده از جایگاه و منزلت اجتماعی. مانند: مجرای عقیل (نهج البلاغه، خطبه ۲۱۵)؛ برخورد قاطع با قدرت طلبان (همان، خطبه ۲۳۴)؛ برخورد شایسته با اقوام و خویشان (همان، نامه ۱۸)؛ جهت گیری حضرت نسبت به مفسد اقتصادی خوآص (همان، نامه ۲۰ و ۲۱).

یکی از آشکارترین جهت گیری های حضرت نسبت به خوآص، در فرمان ایشان به مالک اشتر آمده است. ایشان در جنبه اقتصادی، به نبخشیدن زمین های مسلمانان به خوآص، توصیه می کند و در جنبه سیاسی، مالک را از دست اندازی خوآص در اموال مردم و بی انصافی در معاملات بر حذر می دارد (نهج البلاغه، نامه ۵۳).

نتایج

خوآص در نهج‌البلاغه، به دو گروه اطلاق شده است: یکی اقوام کارگزاران حکومت و دیگری نخبگان و سردمداران اجتماعی. در این پژوهش، خوآص به دو دسته «خوآص بابصیرت» و «خوآص بی‌بصیرت» تقسیم می‌شوند.

آسیب‌هایی که خوآص، بدان دچار می‌شوند به دو دسته «آسیب‌های مشترک» و «آسیب‌های اختصاصی» تقسیم می‌شوند: آسیب‌های مشترک، دارای دو جنبه «معرفتی» شامل: عصبیت قومی - خویشاوندی، سطحی‌نگری، استبداد رأی، دنیاطلبی و زیاده خواهی؛ و «اخلاقی» شامل: تکبر، حسد، ترس و نفاق است. آسیب‌های ویژه خوآص به سه عنوان کلی: «منزلت اجتماعی»، «فضاسازی معاندان» و «جهت‌گیری نادرست کارگزاران حکومت» تقسیم می‌شود. جهت‌گیری نادرست کارگزاران حکومت نسبت به خوآص، از دو دیدگاه «ایجابی» و «سلبی»، قابل بررسی است. دیدگاه ایجابی، به بایسته‌های رویکرد کارگزاران نسبت به خوآص بابصیرت، اشاره دارد که مورد بحث این تحقیق نیست. دیدگاه سلبی، دارای دو جنبه اقتصادی و سیاسی است. «جنبه اقتصادی» به تبعیض و ایجاد برخورداریهای ناحق اقتصادی، دلالت می‌کند و «جنبه سیاسی» به دو بحث: «رابطه‌سالاری» به جای «شایسته‌سالاری» و «تسامح و تساهل کارگزاران نسبت به خوآص» می‌پردازد.

پی نوشت

- سلیمانی، جواد؛ «نقش خاوص در تضعیف حکومت علی علیه السلام»؛ معرفت، شماره ۵۲، ۱۳۸۱ ش.
- مؤسسه فرهنگی هنری قدر ولایت؛ خاوص و لحظه های تاریخ ساز؛ قم: مؤسسه فرهنگی هنری قدر ولایت، ۱۳۸۸ ش.
- همایون مصباح، سید حسین؛ «نقش بازدارنده خاوص در حکومت علوی»؛ اندیشه حوزه؛ شماره ۳۳ و ۳۲، ۱۳۸۱ ش.
- اداره فرهنگ سازمانی سپاه؛ پرتو ولایت؛ دفتر ۲۶، ۱۳۸۵ ش.

منابع

- قرآن کریم
- ابن ابی الحدید، عز الدین ابو حامد، (۱۳۳۷ش)، شرح نهج البلاغه، قم: کتابخانه عمومی آیه الله مرعشی نجفی.
- ابن اعثم الکوفی، احمد، (۱۴۱۱ق)، الفتوح، تحقیق: علی شیری، بیروت: دارالاضواء.
- ابن حجر عسقلانی، احمد بن علی بن حجر، (۱۴۱۵ق)، الاصابة فی تمییز الصحابة، بیروت: دارالکتب العلمیه.
- ابن سعد، محمد بن سعد بن منیع الهاشمی البصری، (۱۴۱۰ق)، الطبقات الکبری، تحقیق: محمد بن القادر عطا، بیروت: دارالکتب العلمیه.
- ابن شبه، ابوزید عمر بن شبه النمیری البصری، (۱۳۶۸ش)، تاریخ المدینة المنورة، قم: دارالفکر.
- ابن شعبه حرانی، حسن بن علی، (۱۳۸۲ش)، تحف العقول عن آل الرسول (ص)، ترجمه: صادق حسن زاده، قم: انتشارات آل علی علیه السلام.
- ابن شهر آشوب مازندرانی، محمد بن علی، (۱۴۰۵ق)، مناقب آل ابی طالب علیهم السلام، بیروت: دارالاضواء.
- ابن الطقطقی، (۱۴۱۸ق)، الفخری فی الآداب السلطانیة و الدول الاسلامیة، بیروت: دارالقلم.
- ابن عساکر، ابوالقاسم علی بن الحسن، (۱۴۱۵ق)، تاریخ مدینه دمشق، تحقیق: علی شیری، بیروت: دارالفکر للطباعة و النشر و التوزیع.
- ابن منظور، محمد بن مکرم، (۱۴۱۴ق)، لسان العرب، بیروت: دار صادر.

- اسحاقی، سید حسین، (۱۳۸۲ش)، جام عبرت، قم: مؤسسه بوستان کتاب.
- امین، سید محسن، (۱۴۰۶ق)، اعیان الشيعة، بیروت: دار التعارف للمطبوعات.
- امینی، عبدالحسین، (۱۴۱۶ق)، الغدير في الكتاب و السنة و الادب، قم: مرکز الغدير للدراسات الاسلاميه.
- باتامور، تی بی، (۱۳۷۱ش)، نخبگان و جامعه، ترجمه: علیرضا طیب، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- بحرانی، میثم بن علی بن میثم، (۱۳۶۲ش)، شرح نهج البلاغه، بی جا: دفتر نشر کتاب.
- بلاذری، احمد بن یحیی بن جابر، (۱۴۱۷ق)، انساب الاشراف، بیروت: دارالفکر.
- بلخی، مقاتل بن سلیمان، (۱۴۲۳ق)، تفسیر مقاتل بن سلیمان، بیروت: دار احیاء التراث.
- تیممی آمدی، عبدالواحد بن محمد، (۱۳۶۶ش)، تصنیف غرر الحکم و درر الکلم، قم: دفتر تبلیغات اسلامی.
- ثقفی کوفی، ابراهیم بن محمد، (۱۳۷۳ش)، الغارات و شرح حال اعلام آن، ترجمه: عزیز الله عطاردی، بی جا: انتشارات عطارد.
- حداد عادل، غلامعلی، (۱۳۷۵ش)، دانشنامه جهان اسلام، تهران: بنیاد دایره المعارف اسلامی.
- حکیمی، محمدرضا و محمد حکیمی و علی حکیمی، (۱۳۸۰ش)، الحیاة، ترجمه: احمد آرام، تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی.
- حمیری، عبدالله بن جعفر، (۱۴۱۳ق)، قرب الاسناد، قم: مؤسسه آل البيت عليهم السلام.
- خوبی، میرزا حبیب الله، (۱۳۵۸ش)، منهاج البراعة في شرح نهج البلاغة، تهران: مکتبه الاسلاميه.
- دفتر امور نیروی انسانی (معاونت آموزش) سازمان امور اداری و استخدامی کشور، (۱۳۶۹ش)، اخلاق کارگزاران، تهران: مرکز آموزش مدیریت دولتی.
- دورکیم، امیل، (۱۳۷۳ش)، قواعد و روش جامعه شناسی، ترجمه: علی محمد کاردان، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- دینوری، ابوحنیفه احمد بن داوود، (۱۳۶۸ش)، الاخبار الطوال، قم: منشورات الرضی.
- ذاکری، علی اکبر، (۱۳۷۸ش)، سیمای کارگزاران علی بن ابیطالب امیر المومنین علیه السلام، قم: مؤسسه بوستان کتاب.

- راغب اصفهانی، حسین بن محمد، (۱۴۱۲ق)، المفردات فی غریب القرآن، بیروت: دارالعلم.
- راوندی، قطب الدین سعید بن هبه الله، (۱۳۶۴ش)، منهاج البراعة فی شرح نهج البلاغة، قم: کتابخانه عمومی آیه الله مرعشی نجفی.
- شرف الدین، عبدالحسین، (۱۴۰۸ق)، الاجتهاد فی مقابل النصر، بیروت: موسسه الاعلمی للمطبوعات.
- شریف الرضی، محمد بن حسین، (۱۴۰۶ق)، خصائص الائمه علیهم السلام، مشهد: آستان قدس رضوی.
- صفار، محمد بن حسن، (۱۴۰۴ق)، بصائر الدرجات فی فضائل آل محمد(ص)، قم: کتابخانه آیه الله مرعشی نجفی.
- _____، (۱۳۷۹ش)، نهج البلاغة، ترجمه: علینقی فیض الاسلام، تهران: انتشارات فقیه.
- شهرستانی، ابوالفتح محمد بن محمد بن عبدالکریم، (۱۳۷۰ق)، الملل والنحل، قاهره: الازهر.
- طباطبایی، سید محمد حسین، (۱۴۱۷ق)، المیزان فی تفسیر القرآن، قم: دفتر انتشارات اسلامی جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.
- فرامرز قراملکی، احد، (۱۳۸۱ش)، پرده پندار، تهران: آفتاب توسعه.
- فراهیدی، خلیل بن احمد، (۱۴۱۰ق)، کتاب العین، قم: انتشارات هجرت.
- قمی، علی بن ابراهیم، (۱۳۶۷ش)، تفسیر قمی، قم: دارالکتاب.
- کاشفی سبزواری، حسین بن علی، (۱۳۶۹ش)، مواهب علیه، تهران: سازمان چاپ و انتشارات اقبال.
- کلینی، محمد بن یعقوب، (۱۴۰۷ق)، الکافی، تهران: دارالکتب الاسلامیه.
- کوزر، لوییس، (۱۳۷۳ش)، زندگی و اندیشه بزرگان جامعه شناسی، ترجمه محسن ثلاثی، تهران: علمی.
- مسعودی، ابوالحسن علی بن الحسین بن علی، (۱۴۰۹ق)، مروج الذهب و معادن الجواهر، تحقیق: اسعد داغر، قم: دارالهجره.
- مطهری، مرتضی، (بی تا)، مجموعه آثار، تهران: انتشارات صدرا.
- معلوف، لوییس، (۱۳۷۴ش)، المنجد فی اللغة، قم: شرکت چاپ قدس.
- مفید، محمد بن محمد، (۱۴۱۳ق)، (الف)، الامالی، تحقیق: حسین استاد ولی و علی اکبر غفاری،

قم: کنگره شیخ مفید.

- _____، (۱۴۱۳ق.ب)، **الجمال و النصرۃ لسید العترۃ فی حرب البصرۃ**، قم: کنگره شیخ مفید.
- _____، (۱۴۱۴ق)، **الاختصاص**، تحقیق: علی اکبر غفاری و سید محمود زرنندی، بیروت: دارالمفید للطباعه و النشر و التوزیع.
- نراقی، ملا احمد، (۱۳۷۷ش)، **معراج السعاده**، قم: هجرت.
- نراقی، ملا محمد مهدی، (بی تا)، **جامع السعادات**، بیروت: اعلمی.
- نصر بن مزاحم، ابوالفضل، (۱۴۰۴ق)، **وقعه صفین**، قم: مکتبه آیه الله المرعشی النجفی.
- وثوقی، منصور و علی اکبر نیک خلق، (۱۳۷۷ش)، **مبانی جامعه شناسی**، تهران: خردمند.
- ورام بن ابی فراس، مسعود بن عیسی، (۱۴۱۰ق)، **تنبیه الخواطر و نزّه النواظر معروف به مجموعه ورام**، قم: مکتبه فقیه.
- هلالی، سلیم بن قیس، (۱۴۰۵ق)، **کتاب سلیم بن قیس الهلالی**، قم: الهادی.
- یعقوبی، احمد بن ابی یعقوب بن جعفر بن وهب، (بی تا)، **تاریخ الیعقوبی**، بیروت: دارصادر.